



هفته‌نامه

رهائی

سال اول - شماره ۱۴
سه شنبه ۱۳ آذرماه ۱۳۵۸
قیمت ۲۰ ریال

در این شماره :

◇ سخنی با مجاهدین خلق (۳)

◇ مبارزه طبقاتی و مسئله زنان

◇ در نقد تروتسکیسم

◇ اطلاعاتیه

◇ در حاشیه رویدادها

سخنی با مجاهدین خلق (۳)

مجاهدین دقیقا خلاف آنچه تصور میکنند، استراتژی را فدای تاکتیک مینمایند

در شماره‌های گذشته مطالبی پیرامون نحوه برخورد سازمان مجاهدین در معاللات "هشدار پیرامون چپ‌روی و چپ‌نمایی" نگاشتیم و سپس به دید این سازمان در تفکیک مبارز ضد امپریالیستی و ضد ارتجاعی اشاره کردیم. در این شماره به استدلالات آنان در توجیه سیاست خود در مورد مسئله خلقهای ایران می‌پردازیم و نشان خواهیم داد که توضیح این سیاست را نه در پیچیده‌تر کردن قضایا (چنانکه مجاهدین می‌گویند) بلکه در ادامه‌ی سیاست مدارا باید جستجو کرد.

کسیکه با ستم طبقاتی مخالف باشد ولی سایر انواع ستم را قابل تحمل بداند صرفا یک دروغگو است. و از آنجا که مجاهدین از دیدگاه خود صادقانه با ستم طبقاتی مخالفند بنابراین طبیعی است که صادقانه با ستم ملی نیز مخالف باشند و هستند. اما از دیدگاه خود باید دید این دیدگاه چیست.

در شماره‌ی گذشته نشان دادیم که اقرار به وجود طبقات اساسی نیست (چه حتی بورژوازی نیز وجود طبقات معترف است). نکته‌ی اساسی این است که این تشخیص در تحلیلها و اراشه‌های مشی و عملکرد وارد شود. در همان شماره نشان دادیم که نحوه‌ی برخورد مجاهدین بمسئله‌ی امپریالیسم و "تضادهای فرعی" جامعه حاکمی از عمق این شناخت بوده و بادآور تحلیلهای مائوئیست‌هاست. همین کم عمقی در تشخیص وجود و حق خلقهای مختلف ایران بچشم می‌خورد. تا زمانی که مسئله‌ی کردستان امری جدی شده بود نه تنها محافظه

کاران بلکه بسیاری از لیبرال‌ها و حتی تعداد قلیلی از "مارکسیستها" اساسا منکر وجود مسئله‌ی ملی در ایران بودند. ترک و کرد و فارس و عرب و بلوچ و ترکمن "اهالی" مناطقی مختلف بودند نه خلقهای مختلف. زبان هم نداشتند. لهجه (لهجه) داشتند و کذا. مبارزات خلقهای ترکمن و عرب و کرد چنان است که دیدگاه را رسوا کرد که دیگر اثری از آن ظاهر نیست. فعلا همه جا سخن از خلقهاست. اما آیا این کافی است؟

مجاهدین از همان سالهای اول در این مورد موضعی مناسبتر از سایر غیر مارکسیستها داشته‌اند و بطور عینی و تجربی بوجود این مسئله واقف شده بودند. مجاهدین شهید رسول مشکین‌قام از کادرهای برجسته‌ی اولیه این سازمان خود مدعی در کردستان رسته و رستان کردی را آموخته بود و به میران حساسیت موجود در میان کردها نسبت به ستم عجمها (فارسیها) واقف بوده و ابتدا به سازمان منتقل گشته بود. این سازمان در طول سالهای طولانی مبارزه هیچگاه موضع روشن و رسمی در این مورد نگرفت و اصرار مبارزینی که در سازمان نبودند ولی با آن تماس دوستانه داشتند - متحمله ما و یارهای ار سازمانها - ملیت‌ها - مبنی بر ضرورت موضعگیری بنسبت به ماند در جریان جنبش انقلابی اخیر که مبارزه برای سرنوشتی رژیم پهلوی کاتالیزوری بود که از طریق آن جنبش طبقاتی و ملی و دموکراتیک خود را بیان میکرد، بدیهی ترین امر این بود که

بمجرد سقوط رژیم خواستهای طبقاتی و ملی بطور واضعتر از پیش عیان شود و بعبارت دیگر مبارزات طبقاتی و ملی اوج گیرد. در شماره‌ی پیش نشان دادیم که چگونه مسئله‌ی اول یعنی جنبش طبقاتی با خصوصیت رهبران رژیم کنونی مواجه شده و طبقات مختلف مردم بنظر آقای خمینی نتوانستند دریابند که برای نشان مبارزه نمیکردند بلکه مبارزه‌شان برای اسلام بوده است. و بهمین جهت مکررا مورد طعن و لعن ایشان قرار گرفتند و عامل بیگانه قلمداد شدند. در همان شماره نشان دادیم که مجاهدین نیز با مجرد کردن مسئله‌ی امپریالیسم از مبارزه، طبقاتی، علیرغم خواست خود همین دیدگاه را - البته نه بصورت خاصی که آقای خمینی بیان میکنند - ارائه میدهند. در مورد مسئله ملی نیز همین برخورد وجود دارد. شیو کوشی رشد جنبش ملی خلقها مسئله‌ای خلاف انتظار و مخل است. مجاهدین همگان را در مقابل آن به صبر و تحمل دعوت میکنند. باین مسئله توجه نمیشود که حق گرفتاری است و نه دادنی. باین مسئله توجه نمیشود که اگر خلقها قیام نکنند نه تنها این رژیم، بلکه رژیمهای بظاهر دموکرات هم حقی به آنها نخواهند داد. بجای تبلیغ و بسیج خلقها برای گرفتن حق خود، بجای پیوستن به آنها در مبارزه برای رفع ستم (و نه گدائی و جلب توجه)، دائما به این بهانه که دشمن مشترک نفع نمیدهد، توسل جسته میشود. دشمن مشترک، بگفته‌ی خود رژیم آقای پامیربیکان را حاضر و آماده دارد ولی پادگان

رسمی و ملی ایشان مورد تهاجم چهره واقع نمیشود بلکه دهکدهی قارباست که با خاک یکسان میشود. پس این فریادهای نجیب و نکوئید و حرکت نکند مبادا دشمن (که همیشه هم یک لولوی خارجی است) استفاده کند، حتی زمانیکه از روی حس نیتادا شود چیری را نشان نمیدهد جز اینکه نمیدانیم که چرا با "دشمن مشترک" می جنگیم. برای احقاق خواستههای طبقاتی و ملی خود می جنگیم و به خاطر رضای خدا و عظمت اسلام (و البته دریافت کلید قفل بهشت) مسلم است که دشمن همواره میکوشد از تضادها استفاده کند. این که کش عظیم دوران نیست. مسلم است که دشمن سعی میکند از هر جوانی استفاده برد. ولی آیا جارهی کار اینست که حتی بخاطر امری که مایه حرکت ماست نجیب؟ بنا بر این این ابزار ریز که از رزی حس نیست از طرف مجاهدین بیان میشود:

مادامی که سلطه امپریالیسم را از میهن خود تماما ریشه کن نکرده و به آزادی واقعی و تمام و کمال دست نیافته ایم هیچ حل قاطعی برای تضادهای فرعی و منجمله مسئلهی ملیت نیست. مقصود نیست (چه کسی در کردستان پیروز میشود)

ایراری کاملاً ساده اندیشانه است و در نظر نمیگیرد که اساساً ریشه کی باختن سلطه امپریالیسم بدون حل تضاد آن جبرهاست که آنها را تضادهای فرعی میخوانند غیر ممکن است. امری توهمی و تخیلی است. هم علم و هم تجربه بر خلاف آن حکم میکند. در شماره گذشته دیدیم که مجاهدین تضادهای بین رنجبران و سرمایه داران را فرعی قلمداد میکنند، در این شماره می بینیم که تضاد ملی به فرعی است و پس باین ادعا برخورد میکنیم که "تضاد با امپریالیسم" میتواند بالراسه حل شود و "سلطه امپریالیسم" تماماً ریشه کن گردد و "به آزادی واقعی و تمام و کمال"

برسیم بدون اینکه بگذاریم "تضادهای فرعی". یعنی مسائل طبقاتی و ملی. تضاد عمده را تحت الشعاع قرار دهد. این دیدگاه، دیدگاهی یک بعدی است. در عین سخن گفتن از دیالکتیک، میکوشد مسائل را از هم تفکیک کند. یکی را تمام و کمال حل کند و سپس به دیگری بپردازد غافل از اینکه این تضادها چنان بهم وابسته و ملهم و مرتبط از یکدیگرند که تصور اینکه بتوان یکی را با منقش از میان دیگران بدر آورد دلالت بر ساده گرایی و ساده اندیشی میکند. تضاد اساسی جامعه همانطور که بارها و بارها گفته ایم در جامعه سرمایه داری تضاد کار و سرمایه است. همیشه تضادهای دیگر صرفاً جلوه ها و جنبه های این تضادند. هیچ چیز نیست که باین تضاد "لوده" ندهد و مستقل از آن قابل حل باشد. این تخیل را که گویا میشود مبارزه ضد امپریالیستی "تمام و کمال" کرد و سپس به تضادهای "فرعی" پرداخت، بیجهت و از جنبشهای آزادی بخش داشته اند و به همراهی و شکست کشیده شده اند. ایکاش اگر علم راهنمای ما نباشد. ناقل تجربه راهگشا نبود و نه امید و اراد.

تحت چنین تصورات و امید و آرزوهای مجاهدین به تنها خود را متغیر میکنند بلکه همه ی خلقها و مبارزین ایران را که چنین نمی اندیشند چپ و و چپ نما خطاب می نمایند. بنظر آنان خلقها باید صبر میکردند تا امپریالیسم تمام و کمال ریشه کن شود و سپس حقوق خود را از حضرت آیت الله خمینی یا حضرت آیت الله طالقانی (و البته اینها خواهیم پرداخت) بخواستند. مجاهدین با یک نوع دو گوشتی ناشایست از یکجانب حق دفاع مسلحانه را برای خلقها قائل میشوند و از سوی دیگر همه را صبر میکنند. چپ روی کرده اند. از ایشان می پرسیم چه کسی در کتید بروی مردم آتش کشود. از ایشان می پرسیم چه کسی خلق عرب را به گلوله و توپ بست.

از ایشان می پرسیم چه کسی حقوق خلق کرد را نداد و دانش آنها را تخریب طلب خواند و حال که شکست خورده است باید این افتاده که این خلق تخریب طلب نیست. کتارهای کردستان را چه نیروئی شروع کرد. آیا فرمان پر طمطراق آیت الله خمینی از یاد کسی رفته است؟ در چنین وضعی اگر خلق اسلحه بدست گیرد و چپهای سایر خلقها حمایتش کنند آیا چپ روی شده است؟ شما اساساً فراموش کرده اید که چه کسی آشوب را شروع کرد. خلقها از ابتدا تا کنون صرفاً گفته اند خود مختاری گردانندگان جمهوری را می به تسلیم برای آنکه به آنها خود مختاری ندهند جنگ را بر آنها تحمیل کردند و آنها بدستی استادگی و مقاومت کردند. پس شما دوستان به چه حقی مینویسید:

"لذا موضع ما، نادیده گرفتن حقوق حقیقی خلق کرد نیست بلکه این موضع تنها وحدت مبارزه و هم زنجیری تمام مردمان را بیان میدارد. چرا که برای کردستان در خارج از تن و قلب ایران هیچ سرنوشت امید بخشی نمیتوان پیش بینی نمود." (تاکید از ماست)

شما این حرف را خطاب به چه کسی مینویسید. چه کسی اساساً محبت دار جدائی از ایران کرده که شما کم کاری خود در رابطه با کردستان را چنین توجیه میکنید. آیا این بصورت سلیبی همان اتهامات رژیم نیست؟ و آیا این سلیست شماست؟ شما چنان از افعال خود در مورد مسئله کردستان با افتخار سخن میکوشید (علیرغم انکار آن) که حیرت انگیز است. نه تنها در این مقارنات بلکه در نوشته های دیگر به مخاطبین مجهولی (که البته نمیتوانند مبارزین کرد و فارس باشند) میکوشد. ما نه تنها در مبارزه کردستان شرکت نکردیم، نه تنها در آنجا دفتر نداریم، نه تنها حتی عضو علنی و مخفی در

منطقه نداريم، بلکه حتی دهـ...
افاي مفتي زاده مرتجع و ديگران
را هم براي ديدار از کردستان
احاط نکرديم. سماحتي از اينهم
بسنـ... ز آنها را که بر حسب
طلبه مبارزاتي خود، بر حسب
ضرورت همبستگي بين خلقها و مبارزه
با ظلم و ستم هر جا که هست، در
اين کار را شرکت جسته اند چـ...
و چـ... و "اشوب طلب و راضي
کننده امپرياليستها" خطـ...
ميکنيد. اين ديگر از آن حرفهاست
که وقتي "من" بنا بر ملاحظـ...
سازماني (موجه يا غير موجهـ...
خواهيم ديد) نميخواهم کاري را بکنم
ديگراني را که بوظيفه خود عمل
کرده اند مورد ملامت قرار ميدهـ...
کوئي ناخودآگاه مقايسه فعاليت و
انفعال را بسود خود نميبنيم.

همکان اعلاميه مجاهدين در
رابطه با جريانات گنبد (که طـ...
آن سازمان چريکهاي فدائي را ملامت
ميکرد که "بدام امپرياليستها"
افتاده است) را بخاطر داريم.
و قطعاً همه ديده ايم که بر خلاف
ادعای مجاهدين اين امپرياليستها
نبودند که از جريانات گنبد بسود
بردند بلکه اين خلق ترکمن - و آنهم
زحمتکشان ترکمن و نه سرمايه داران -
بودند که پيروز شدند. شوراهاي
دهقاني ترکمن صحرا که يکـ...
مترقي ترين نهادهاي پس از انقلاب
را عرضه ميکنند محصول اين مبارزات
است نه کسی بدام امپرياليسم افتاد
و نه "امپرياليستها راضي شدند"
در جريان کشتار اعراب خوزستان
توسط نماينده هاي امام همين برخورد
"من نبودم" مشهود شد. ولي جريانات
کردستان بلحاظ عمق و وسعت و تداوم
خود اين ضعف بينش دوستان را واضح تر
کرد و نشان داد که همانطور که
کفتم از اقرار به وجود خلقها
تا شناخت واقعي آن و انجـ...
وظيفه در قبال آن فاصله ايست بسـ...
عظيم.

کوئي حتی خواست انقلابـ...
مجاهدين نيز اين توجيهات را نمي -

بذيرد. ولي اينبار نيز بجـ...
صراحت، آنها را در گير نوعـ...
ديگر از توجيه گري ميکنند. کويـ...
کاسترو در جايي گفته است کهـ...
"گناه کاستي از زياده روي کمتر است"
و اين ميشود حجتی براي دوستان تا
تلويحاً کاستي خود را موجه و بنا بر
اين زياده روي ديگران (کـ...
ديگران؟) را غير موجه بنامند. اين
نيز يک طرز برخورد مميـ...
اگر ميخواهند ميتوانيد "زيـ...
ها را شخصاً نشان دهيد نه آنکه هر
کسي را که در مقابل کاستي شما کار
کرده است بدينگونه به زيـ...
متهم کنيد.

بنابر اين ملاحظه ميشود که آنجـ...
در ابتدا بعنوان کم عمق و کم دامنه
بودن برخورد مجاهدين به مسئـ...
خلقها ذکر کرديم چگونه همانـ...
و به مولدات برخورد آنها بـ...
مسئله ي طبقات در سطح حرکت ميکنند
و نتيجه اي جز انفعال در مبارزات
طبقاتي و ملي و بنا بر ايـ...
زياده روانه و چيروانه خوانـ...
کار و فعاليت ديگران ندارد.
بايد گفته رفا کار ديگران
چيروانه نيست. اين شما هستيد که
فادر شده ايد که آموزش علوم جديد
را بطور عميق درک کنيد. شـ...
تلفيقي بوجود آورده ايد که ظواهر
را مترقي تر ميسازد ولي در بطـ...
عليرغم خواست خود شما در غاـ...
موارد چيزي را جز همان که ديکـ...
مذهبيها ساده تر بيانش ميکنند،
ارائه نميدهيد.

اما شما دوستان هنوز هم پس
از تجربه ي اخير معتقديد که خلق کرد
هم از عدم شرکت شما در مبارزه
(پيچيده نکردن قضايـ...) بايد
ممنون باشد. آيا معتقديد که خلق
ترکمن و خلق عرب از ديگران "ناراضـ...
و از شما "راضـ... هستند؟ بـ...
ما معتقديم که شما حتی خود ميدانيد
که چنين نيست. پس بايد پرسيد که
مخاطبين شما چه کسانی هستند که
براي اقناع آنها هنوز اينقـ...
اصرار ميکنيد که در جريانات بـ...

تنها شرکت نداشتيم بلکه بـ...
"ديدار" هم بآنجا نرفته ايم. و
جواب باین سؤال است که بنظر ما
بياري از معامـ... را حل ميکند.
ما در گذشته بارها خواست
انقلابي مجاهدين را مورد تاکيد قرار
داده ايم و عليرغم اعتقاد بسـ...
ايدئولوژي، از آنجا که واقعيـ...
اجتماع وجود سازماني مانند مجاهدين
را اجتناب ناپذير ميسازد، فعاليت
آنها را در جلوگيري از بسـ...
قشرهاي از مردم حول مرتجعـ...
مذهبي مفيد تشخيص داده ايم.
البته ما معتقد بوده و هستيم که
دادن چهره ي انقلابي به مذهب کـ...
ديکري هم ميکند و آن مشوش کردن
اذهاني است که ميتوانست حول
چپ بسپـ... اما در اينجا
تفسير از مجاهدين نيست. مقرر چپ
است که نتوانسته است نيروهاي
آماده را بسپـ... با ايـ...
تشخيص ما همواره با مجاهدين بـ...
تفاهم برخورد کرده ايم. اين تفاهم
نه بمعنای تدبير و نگفتن واقعيـ...
بلکه همراه و در عين داشتن صراحت
در بيان مواضع ولو بقيمت رنجيدن
آنها بوده است. بدین جهت نيز
امروز نظر خود را به صراحت بيان
ميداريم. اميد ما اينست که ايـ...
صراحتها موجب تصحيح مواضع شود و نه
رنجش. ما نميخواهيم اتهامي بـ...
آنها برنيم ولي اگر چنين مي نمايد
تقصير با عمل و نوشته هاي مجاهدين
است و نه از ما.

هنگاميکه انقلاب سياسي ايران
منجر به سرنگوني شاه شد مجاهدين
از لحاظي فرصت مناسبی يافتند
و از لحاظي در محاصره قرار گرفتند.
و اين هر دو حق آنها بود. آنها
از جمله سازمانهاي معـ...
بودند که از سالها قبل از انقلاب
براي سرنگوني رژيم شاه مبارزه
کرده بودند، و از جانب ديگر تحقق
سرنگوني رژيم مسئله ي تحقق ايدئولوژي
آنها را در دستور کار قرار ميداده بـ...
عبارت ديگر اکنون اين کوي بود و
اين ميدان "شاه سقوط کنـ..."

"اسلام پیروز شده" بود و حال بایستی دیده میشد که اسلام چه میکند. اما کدام اسلام؟ "اسلام انقلابی" بطریقی که مجاهدین میخواهند با "اسلام ارتجاعی" بطریقی که آقای بهشتی می طلبد. هر دو مدعی تحقق ایده های اسلام بودند.

مجاهدین از اینکه می دیدند عده ای جدیدالانگیز، عده ای منفعل و حتی یاره ای از همکاران رژیم گذشته در راس کار قرار گرفته اند و حزب جمهوری اسلامی قدرت را قبضه کرده است، به حق ناراحت بودند. بنابر این از همان ابتدای کار مسئله مبارزه با حزب جمهوری اسلامی در چهارچوب مجاز اسلامی، مطرح شد. این مبارزه از دو طرف بود و حزب جمهوری اسلامی هم هر جا توانست علیه مجاهدین زد، محظور مجاهدین این بود که این حزب مورد تأیید امام بود و از آنجا که مجاهدین کلید همه ی قفل ها را در دست امام میدیدند و این تا اندازه ای در رابطه با آنها حقیقت داشت و تا اندازه ای بیشتری مربوط به ذهن مجاهدین و مسئله کیس شخصیت بود - تصمیم آنها بر این قرار گرفت که مبارزه همواره تا قبل از مرز عدم تحمل امام متوقف شود. تشخیص درستی و نادرستی این تصمیم، برای سازمانی مانند مجاهدین میتواند مورد بحث باشد ولی یک نکته را ما به وضوح می بینیم و آن اینست که مجاهدین دقیقاً خلاف آنچه تصور میکنند استراتژی را فدای تاکتیک کردند. آنها تصور میکردند و هنوز هم میکنند که میتوانند در مقابل حزب جمهوری اسلامی بدیل شوند. آنها از اینکه با انعطافهای خود مانع موضع گیری امام علیه خود شده اند تصور پیروزی میکنند. ولی این اشتباه است و خواهیم دید، اما به هیچ چیز جز حزب الله (خط امام) ایقا نمیکند. ممکن است عده ای بگویند که این مسئله را میدانند ولی هر چه در روئی نهائی بتعویق میفکند

از نظر امکان سازماندهی و بسیج بهتر است. ممکن است چنین باشد. ولی حتی در چنین وضعی باید دید آیا هدف صرفاً بسیج و سازماندهی بهر قیمت است یا نه. به قیمت پس گرفتن مواضع بر سر مالکیت (که عقب نشینی عظیمی است)، به قیمت تأیید "حقانیت" رژیم خفگان را به قیمت تقویت کیش شخصیت...؟ به قیمت تغییر کیش خود در گذار از یک "تاکتیک"؟ و آیا در این مورد هم همان بینش مرحله ای دست اندر کار است که اینها هیچ یک مهم نیست. هنگامیکه بقدرت رسیدیم آنها را حل میکنیم؟ ملاحظه بکنید که همان بینش تعطیل مبارزه ی طبقاتی، همان بینش تعویق مبارزه ی ملی، در مسائل ایدئولوژیک هم خود می نمایانند. و در حقیقت گریزی نیست مسئله بینش است

انعطاف، مصالحه، سازش

اما یک نکته ی بنیادین انحرافی که قطعاً باید با آن برخورد شود به آموزی در ارتباط با مصالحه است. و در این امر مجاهدین مسئله ای را بضرر گفته "ایمن و آن انقلابی" ب مردم می آموزند که بسیار نادرست است.

هیچ کمونیستی نه مخالف انعطاف است، و نه مصالحه و نه در صورت ضرورت سازش. اختلاف در توضیح این مسائل و در مبانی آن است. بنا بر این بحث مفصلی که در ضرورت "کوتاه آمدن" میشود به کلی زائد است. در اینجا مجاهدین بحث موجوداتی میروند که وجود ندارند. اگر اختلافی باشد، بر سر تفاوت سازش و سازشگر است. بر سر مصالحه و صلح بر مبنای مصالحه است یا بهر قیمت. بر سر دید مبارزه جویانه است و یا سیفستی.

مجاهدین در توجیه سیاست مواضع خود از لنین نقل قول می آورند و چنانچه لنین را با دید خالص خود میخوانند و نه با دید خود لنین لاجرم تحریفاتی در آن بوجود می آورند مجاهدین میگویند که لنین سازش با

ارتجاعیون مانند هندرسون و ماکدونالد را نیز در شرایطی مجاز شمرده است، و از آنجا نتیجه میگیرند که بنا بر این سازش و بقول خودشان انعطاف در مقابل رهبران رژیم کنونی - که بنظر آنها کمتر از هندرسون و ماکدونالد مستحقترند - اشکالی حتی از دیدگاه لنین ندارد. اما دوستان یک نکته را فراموش میکنند و آن اینست که لنین شخصی بجز استالین بود. لنین حرفش را میرد، افشاگری میکرد به صراحت و با شجاعت بهمه میگفت. استالین مردم، هندرسون و ماکدونالد و این و آن مرتد "مرتجعین علاج ناپذیرند" ولی ما مجبوریم در مقابل عناصر بیشتر ارتجاعی "تا حدود معینی از این حضرات پشتیبانی کنیم". لنین به پیشگاه آنها نامه ملتسمانه نمینوشت (و از مسبین جنگ کردستان تقاضای رسیدگی به حقوق خلق کرد را نمیکرد). لنین میگفت این فرد ارتجاعی است ولی چاره ای جز کوتاه آمدن نداریم. در مورد برنامه ی نیکه مشهود عالم است بر خلاف استالین و عوامفریبانی که میکوشیدند آنرا بعنوان برنامه ی سوسیالیستی بخورد مردم دهند لنین فریاد میزد تخیر این برنامه ی سرمایه داری و عقب نشینی است ولی ما مجبوریم فعلاً بآن تن دهیم. بنا بر این دوستان تفاوت لنینی که شما در نوشته هایتان معرفی میکنید و لنین حقیقی، با اندازه ی تفاوت لنین و استالین است. و شما که هم برخورد لنینیستها و هم استالینیستها را نسبت بخود دیده اید باید باید قاعدتاً باین تفاوت واقف شده باشید، و بدینگونه لنین و بقول خودتان "یک انقلابی بزرگ" را بعد یک سازشکار تنزل ندهید.

خواستار یا تقاضا

در همین رابطه ضروری است کلامی چند در مورد کیش شخصیت بنویسیم. مسئله ی کیش شخصیت را اولین کسانی که نفی میکنند خود شخصیتها هستند و چه عجب. شرط

اول تحقیق این است که منکر تحمیل
شده هیچ کس به دیگری نمیگوید میخواهم
را فریب بدهم. بنا بر این ما در
اینجا بحث نمیکنیم که آیا کدش
بخصوص است یا خوب. بحث
در این است که آیا ما با عمل خود
کیش شخصیت را تقویت میکنیم یا نه؟
آیا با عمل خود اعمال قدرت یک
دیکتاتور را تسهیل میکنیم یا نه؟
آیا با عمل خود توده ها را علیرغم
چیز میگیریم یا نه؟

ما در رابطه با انفعـال
مجاهدین در مورد کردستان و کنید...
سخن گفته ایم و از اینکه آنها
توده ها را نه تنها تحریک به قیام
نمیکنند بلکه تا روز "ریشه کن کردن
تمام و کمال" امپریالیسم اندرز
به صبرشان میدهند، به آنها انتقاد
کرده ایم. حال بینیم راه حل
مجاهدین چه بوده است و بکجا امید
بسته بودند. به بازوی توده ها یا
به لطف بزرگان.

مجاهدین پس از آنکه به چپ
حمله میکنند که با دخالت خود قضایا
را پیچیده تر میکند. پس از آنکه
اصرار میکنند که خود کوچکترین خالتی
در کار نداشته اند، و پس از همهی
آنچه که شرح رفت، شـصـه ای از
اقدامات خود مینویسند. و ایـن
اقدامات عبارتست از تعدادی نامه
به این حضرت ابـتـالـله و آن حضرت
آیت الله. و چنان از این اقدامات
خود خرسندند که عین نامه را
در سلسله مقالات تکرار کرده و
از جمله میگویند:

"مجاهدین خلق ایران بمنظـور
پیش گیری از هر گونه خونریزی
و مخاصمه... از محضر مبارک
آیت الله طالقانی استدعا دارند
که بخاطر رضای خالق و خلق
علیرغم بیماری و ضعف مزاج
در اولین فرصت به نواحی گنبد،
خوزستان و بلوچستان قدم رنجه
فرموده و مردم رنجیده ی ما
را در مسیر احقاق حقوق ملی
خود (اعم از اقتصادی،

سیاسی، فرهنگی) تسلی بخشند"
آیا این است مبارزه برای احقاق
حقوق خلقها؟ همه ساکت میشوند تا
امامی یا نائب الامامی قدم رنجه کند
و خلاق را تسلی بخشد. در این نوع
بیش حق دادنی است و نه گرفتنی.
بزرگان قدم رنجه میکنند و خلاق
را در "مسیر احقاق حقوق ملی خود"
"تسلی" میبخشند. باور کنید دوستان
حتی بعنوان مدھی - که زجرم همه
چیز را از فوق به تحت می بیند -
زیاده روی کرده اند. در این صورت
چرا در حد آقای طالقانی متوقف
شویم و چرا مستقیما به راس یعنی
حدا منوسل نشویم.

اینجاست که مشاهده میشود کسه
سخن از توده ها گفتن یک چیز است و
به نیروی آنان ایمان داشتن یک چیز
دیگر. مخالف کیش شخصیت بودن یک
چیز است و سراپا غرق در آن بودن
چیز دیگری. برای یک مبارز حتی
اگر آقای طالقانی میتواند قضایا
را ظاهرا حل کند - که همین را هم
نمی توانست - نقاضا و تضرع برای
احقاق حق مذموم بود. "حق" کسه
بدینگونه گرفته شود حق نیست،
صدقه است.

با چنین مواضعی مجاهدین
انتظار دارند که در حل مسئله ی
کردستان به آنها نقشی محول شود
در همان مفاله ی "چه کسی در کردستان
پیروز میشود" باین سؤال و جوابها
توجه کنید:

س- آیا سازمان حاضر است و میتواند
در این زمینه (حل مسئله ی کردستان)
نقشی ایفا کند؟

ج- بطوریکه در همان نامه ذکر شده
سازمان حاضر است در چهارچوب
راه حل پیشنهاد شده هر نقشی را که
بتواند ایفا کند (البته اگر
چنانچه چنین چیزی را از
بخواهند) کی بخواهد آیت الله...

س- آیا فکر میکنید که در این
زمینه نقشی به سازمان محول شود؟

ج- خیر.
خوب دوستان جسارت نباشد آیا
واقعا انتظار داشتید نقشی هم بشما

"محول" شده چرا؟ آخر شما در این
ماجرای کجای قضیه بوده اید؟

.....

ما برای جلوگیری از اطالسه
کلام از بسیاری مباحث مانند دید
شما در "مشروط دیدن قضایا" و
پدیده ها، در برداشت شما از
"دینا میسم و چستی و چالاکي"، در
درک شما از "دراز مدت و کوتاه
مدت"، در نفی "مطلق کردن تضاد
با سیستم حاکم" (و نه رژیم خمینی)
و مسائل دیگر میگذریم. از نظر
ما محاسبات شما حتی بر پایه
نظرات خودتان درست نیست
امیدواریم در این مورد ما اشتباه
کنیم. اما دو نکته را مطمئنیم:

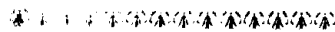
اول آنکه انعطافهای شما
از حد اصولی فراتر رفته است و
این چیزی نیست که با برد و باخت
"کوتاه مدت و دراز مدت" قابل
توجیه باشد.

دوم آنکه، شما حق ندارید هر
کس که محاسبات شما را قبول
نداشت، و یا اساسا محاسبات شما
ربطی با و نداشت، چپ رو و چپ نما
بخوانید. در استنتاج از برخورد
شما فقها، حزب توده و ائتلاف ملی
برزی () را درست یافته اند
و حال آنکه چپها تنگ دارند کسه
بعد این مجموعه های عوامفریب
و ریاکار سقوط کنند. تنگ
دارند ولو آنکه چپ رو و چپ نما
خوانده شوند.

در خاتمه برای آنان کسه
فراموشکارند با آوری میکنیم که
جوابگوئی ما به مجاهدین
در تائید مواضع سازمان پیکار
مست چه ما را با آنان اختلافاتی
است عظیم. ابراد خط محبت بعهده
مجاهدین است که خواسته اند با یک
تیر دو نشان را بزنند. هم جریاب
پیکار را بدهند و هم همهی کسانی
را که به آنها انتقاد میکنند
مترادف با پیکار قلمداد نمایند.
و این نیز کاری بوده است
ناشایست.

مبارزه طبقاتی و مسئله زنان

بسیاری از نیروهای چپ، مبارزات دمکراتیک زنان را نوعی مبارزه بورژوائی تفسیر نموده و از حمایت آن خودداری مینمایند.



کنفرانس برقرار کرده، سازمانهای متکثر در "کنفرانس همبستگی زنان" این تاریخ را منفاصله در روزنامهها اعلام کردند و به سایر سازمانهای مترقی نیز جداگانه خبر دادند اما دو روز بعد با کمال تعجب مشاهده شد که سازمان چریکهای فدائی خلق درست در همان روز و همان ساعت اعلام راهپیمایی کرده است! یکفیه پیداست که تماس با این سازمان برای تغییر روز یا ساعت راهپیمایی محاصل بود. رفقا مخالفت "تئوریک" خود را در عمل نیز بصورت "تأیید" ای نشان دادند! و این آموری بود برای کلمه زبان ایران که یادگیرند، بدون موافقت چریکها و دوسان دانشجویان چپ برگزینی کنفرانس ندارند.

خوشحانه این انحصارطلبی را که چنانکه می بینیم مخمیه مذهبون نیست) با عکس العمل بسیار مناسب زبان مترقی روبرو شد. جمعی از مترقی موجود شاهد یکی از بهترین افشاء کربها از قانون اساسی ارجاعی شد که علیرغم کسار شکنی مرتجعین که برق ساختمان را قطع کردند در زیر نور فندک و شمع برنامه های خود را به بهترین وجهی اجرا کرد و کام مؤثری در مبارزه دمکراتیک علیه سلطه جویی و سونیسم برداشت.

ما برگزاری این کنفرانس را به همه سازمانهای سیاسی و منفی از جمله انجمن رهای زن، جمعیت زنان مبارز، کمیته زنان جبهه دمکراتیک، اتحاد ملی زنان، کانون مستقمل معلمین، جمعیت بیداری زن، اتحادیه انقلابی زنان، سازمان زنان برنامه و بودجه، کانون ترفیخواه بانک مرکزی و غیره تریک میگوئیم و امیدواریم که دومین کنفرانس در شرایطی که با تعقل و تفاهم بیشتر همگان همراه باشد برگزار گردد و زنان مترقی میهن ما با تلفیق مبارزات دمکراتیک و سوسیالیستی در مبارزه با رژیم و آموزش به سایر نیروهای مترقی موفق و مؤید باشند.

هنگامیکه مسئله زنان یک تون پس در غرب غرب جوی مطرح شد، بسیاری از نیروهای "سیار طبقاتی" در ابتدا به آن ندیده بک انحراف نگریستند. و در غالب موارد هم حق داشتند زیرا چنین های زنان مکررا "به انحراف می گزاشد" غافل از اینکه یکی از عوامل انحراف خود آنان بودند آنان تشخیص میدادند که مسئله زنان همبند مربوط به زنان است که به مردان آنها غالباً بدین توجیهات خود قریب متوسل میشدند که گویا چون در جامعه سوسیالیستی این مسئله حل میشود پس دیگر اقدام مشخص در مورد آن ضروری نیست. معلوم نیست چنین مدعیایی چرا رحمت توجه به مسائل مثل دمکراتیک دیگر مانند مسئله خلقها را بخود میدهند مطابق این "منطق" بهتر است بگذارند اینها هم صرفاً در جامعه سوسیالیستی حل شود و اکنون بدان منایستی بکنند.

نمونه مشخص این طرز برخورد در هفته گذشته در میهن ما رخ داد برای اولین بار در تاریخ ایران کلیه انجمن ها و سازمانهای زنان مجبما "کنفرانسی ندارند دیدند تا در آن به مسئله احادیه حقوق زنان در قانون اساسی مجلس خبرگان برخورد شده و هیئت حاکمه و مناسبات موجود افشاء شود در جریان این تدارک با سازمانهای مترقی و محملهدانشجویان پیشکام هم تماس گرفته شد اما دانشجویان مطابق همان دیدی که ذکر آن رفت مسئله زنان را انحرافی تلقی کرد! بلحاظ عدم همکاری دانشجویان پیشکام و مبارز و نیز کارکنی عناصر ارتجاعی رژیم "کنفرانس همبستگی زنان" در محظور جدی برای تهیه مکان کنفرانس قرار گرفت بطوریکه بیم آن میرفت که در شهر چند صدکیلومتری تبریزی تهران جایی برای برگزاری کنفرانس بدست نیاید. عاقبت بناد، گروهی از دانشجویان مبارز دانشکده پلی تکنیک احساس مسئولیت کردند و کنفرانس همبستگی را از محظور بدر آوردند. قرار شد روز یکشنبه ۴ آذر ساعت ۳ بعد از ظهر



در تاریخ بشری مبارزات توده‌گها تحت ستم همواره وجود داشته و آنگاه که این مبارزات تضادهای طبقاتی را نشانه میرود تاریخ ساز شده و تکامل بشریت را شکل میدهد. مبارزات توده‌ای چه با مضمون طبقاتی و چه با مضمون بظاهر دمکراتیک نتیجه‌ی مستقیم تضادهای درونی جوامع طبقاتی بوده و ناگزیر در مرحله‌ای از تکامل این جوامع در زمینه‌ی اجتماعی مطرح میشود. به شهادت تاریخ، این مبارزات که ریشه در بطن تضادهای درونی جامعه دارد، مستقل از خواست این گروه و آن سازمان شروع شده و ارائه می‌یابد. اگر مبارزین آگاه و متشکل بموقع مبارزات توده‌ای را دریافته و برای جهت دادن بان بکوشند، میتوانند با ارتقاء سطح مبارزه و تبدیل آن به جریانی آگاه، پیروزی نهائی مبارزه‌ی زحمتکشان را تسریع کنند، والا این جنبشهای توده‌ای جدا از پیش‌تازان و پیشگامان براه خود میرود و چه بسا به بستری برای تحقق خواسته‌های ارتجاعی طبقات و اقشار واپسگرا تبدیل میگردد.

مبارزه‌ی اقشار وسیعی از زنان تحت ستم در کشورهای سرمایه‌داری از جمله این مبارزات است. چه بیارند مواردی که مبارزات بر حق زنان به کجراه کشیده شده و از دام‌سازان فمینیست‌های (زن‌کرایان) بورژوا سر بدر آورده است. اگر تجربیات زنان مبارز در کشورهای دیگر شناخته شده و در تحلیل و جهت‌گیری مبارزات زنان ایران این شناخت بکار گرفته نشود خطر به انحراف کشیده شدن جنبش زنان ایران نیز بسیار است. تسلط روابط سرمایه‌داری در ایران که بنا بر نیاز امپریالیسم جهانی و بدست نوکران دست‌نشانده‌ی داخلی آن در وطن ما صورت‌گرفت خواه نا-

خواه در جستجوی نیروی کار ارزان، زنان جامعه را از روابط بردگویی در خانوارهای فرماسیونهای ما قبل سرمایه‌داری رها کرده و در سطح کل اجتماع آنان را به بردگسازان سرمایه تبدیل کرد. رشد روز افزون تعداد زنان در بازار کار و ورود آنان به اکثر رشته‌های تولیدی و خدمات نتیجه‌ی اجتناب‌ناپذیر رشد روابط سرمایه‌داری در ایران بود.

اگر سرمایه‌داری، زنان را از روابط بردگی خانواده جدا میکند، نه برای آزاد کردن آنان که برای استثمار هر چه بیشترشان است. زن زحمتکش در جوامع سرمایه‌داری نه تنها همپایه و حتی بیشتر از مرد هم طبقه‌ی خود از جانب سرمایه‌داری استثمار میشود، بلکه اجبارا بار تمام سنتهای ارتجاعی و کار برده‌وار در خانه را نیز هنوز بدوش میکشد، از نظر اقتصادی حمایت‌پذیر و شوهر را که هنوز ارباب‌باوست، از دست میدهد در حالیکه در بازار کار بعنوان اینکه ظاهرا احتیاجات کمتری دارد مزد پائین تری از مرد دریافت میکند و تازه هنگامیکه بعد از کار خسته کننده و توانفرسا در کارخانه و اداره و مدرسه به خانه برمیگردد باید بقیه‌ی وقت خود را در آشپزخانه در خدمت احتیاجات خانواده بگذارند. ولی همانطور که سرمایه‌داری در پروسه‌ی تکوین خود تضادهای درونی خویش را رشد میدهد و ناگزیر با دست‌خود گورکشان طبقاتی را بوجود می‌آورد، در مورد زنان نیز دچار چنین تضاد اجتناب‌ناپذیری می‌باشد. زن آزاد شده از روابط بردگی در خانه برای مدتی طولانی برده‌ی سر بزر سرمایه باقی نمی‌ماند و هر لحظه به تلاش برای رهایی بیشتر از بندهای بردگی گذشته خود و نیز تلاشی روابط بردگی سایر زنان و مردان زحمتکش در چنگال

سرمایه‌داری می‌افزاید. اینجاست که خصوصیت دوگانه‌ی مبارزات زنان که خود ناشی از استثمار دوگانه زن آنان است، خود می‌نماید. زن زحمتکش ناگزیر در دو جبهه می‌جنگد چرا که از دو جانب تحت ستم قرار میگیرد. در عرصه‌ی مبارزات دموکراتیک، زنان همواره یکی از فعالترین نیروهای مبارز اجتماعی را تشکیل میدهند، چرا که از طوفانی ترین و دردناکترین قیام و بندهای ظلم و ستم سنتهای ارتجاعی خانوادگی و اجتماعی در رنجند. در جبهه‌ی مبارزات طبقاتی نیز زنان زحمتکش همواره دوش بدوش برادران خود قاطعترین مبارزه را به پیش می‌برند زیرا که رنج استثمار سرمایه را همراه دیگر زحمتکشان لمس کرده‌اند.

رابطه‌ی دیالکتیکی این دو نوع مبارزه با یکدیگر متأسفانه در بسیاری موارد از طرف نیروهای آگاه درک نشده و با جدا کردن مکانیکی این دو، بسیاری از نیروهای چپ مبارزات دمکراتیک زنان را نوعی مبارزه بورژوائی تفسیر نموده و از حمایت و شرکت در آن خودداری می‌نمایند. ولی در واقع همین کوتاه بینی و عدم توانائی تشخیص زمینه‌های اجتماعی مبارزات دمکراتیک زنان از طرف پاره‌ای از نیروهای مترقی خود عاملی است برای بار گذاشتن دست بورژوازی برای استفاده و به انحراف کشاندن مبارزات بحق زنان. این درست است که مبارزه زنان بورژوا برای کسب آزادیهای سیاسی و اجتماعی نهایتا به زمینسم و قرار دادن زنان بعنوان یک نیروی اجتماعی رقیب در مقابل مردان میانجامد ولی علت اصلی این امر اینست که ورود زن بورژوا بصحنه روابط سیاسی در جامعه او را بعنوان رقیب مرد

بورژوا در کل روابط رقابتی درونی طبقه بورژوازی وارد میکنند و بورژوازی ماهیتا از ورود رقیب جدید به صحنه خشنود نیست. بخاطر همین ماهیت رقابت امیر روابط درونی بورژوازی است که مردان بورژوا اکثرا سر سخت ترین مخالفان آزادی زنان و حقوق برابر آنان با مردان هستند.

ولی در رابطه با مضمون مبارزات دمکراتیک زنان زحمتکش امولا مسئله بنوعی کاملاً متفاوت مطرح است زن زحمتکش میکوشد آزادی سیاسی و اجتماعی خود را کسب کند زیرا که برای شرکت آزادانه در پروسه تولید و همگامی با مردان هم طبقه اش در

نیروی مبارزاتی و به انحراف کشاند آن از طرف بورژوازی است.

رنده ترین و نزدیکترین مثال این مسئله را میتوان در مبارزات توده ای و خودبخودی زنان ایران در اسفند ماه گذشته دید. این مبارزات که بطور خودبخودی در مقابل تصمیمات ارتجاعی قشر حاکم جدید، شکل گرفت چون از سازماندهی نیروها و عناصر مترقی محروم ماند پس از مدت کوتاهی مورد سواستفاده مرتجعین و بعضی عناصر طرفدار رژیم منفور قبلی قرار گرفت و میرفت که به کجراه کشیده شود. این تجربه صفت تحلیلها و عملکردهای بسیاری از سازمانهای مترقی و چپ

زن زحمتکش در جوامع سرمایه داری، نه تنها همپایه و حتی بیشتر از

مردان هم طبقه خود از جانب سرمایه استثمار میشود، بلکه اجباراً

باز تمام سنتهای ارتجاعی و کاربرده وار در خانه را نیز هنوز بدوش

میکشد.

تولید و نیز مبارزه علیه استثمار سرمایه به آزادیهای دمکراتیک نیاز دارد. زن زحمتکش نه بعنوان رقیب بلکه بعنوان متحد مرد زحمتکش وارد صحنه روابط تولیدی و مبارزات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی میگردد. از اینجاست که عناصر آگاه زحمتشان بخصوص سازمانهای پیششار پرولتری همواره مدافع سر سخت آزادی زنان و برابری حقوق زنان و مردان در جامعه هستند زیرا که از ورود متحدان جدید و بر شور در صحنه مبارزات طبقاتی استقبال میکنند.

عدم درک رابطی دیالکتیکی بین مبارزه دمکراتیک زنان زحمتکش و مبارزه طبقاتی پرولتاریا، ونفی مبارزات دمکراتیک زنان زحمتکش که در مقطعی از تاریخ بخاطر داشتن اهداف حداقلی مشترک - با - زنان در یک سترواح انجام میابد در واقع منجر به شانه خالی کردن نیروهای مترقی از شرکت در این مبارزات و کوشش برای ارتقا خواستههای آن به خواستههای حداکثر زنان زحمتکش و جلوگیری از هرز رفتن این

را نشان میداد ولی خوشحانه این تجربه تلخ زمینه ای برای عمل بعضی عناصر آگاه اجتماعی قرار گرفت و سازمانهای مترقی برای سازماندهی مبارزات دمکراتیک زنان ایجاد شد.

مبارزات دمکراتیک زنان دشمنان اصلی خود را در استثمار و طبقات ارتجاعی از جمله بورژوازی و خرده بورژوازی متعصب و کوتاه بین میابد. بورژوازی که ماهیتاً از برآوردن کامل خواستههای دمکراتیک زنان عاجز است میکوشد این خواستها را به سطح آزادیهای صوری و ظاهری کاهش داده و آزادی زن را برابر آزادی در برخورداری از ارزشهای منحن فرهنگ بورژوازی قرار دهد.

از طرف دیگر خرده بورژوازی سنتی که بعلت شهید حیوانات اقتصادی - اجتماعی از طرف سرمایه داری بزرگ بیدار مبارزه آمده است هنگامیکه قدرت سیاسی را به دست جنگ میآورد با همان دید کوتاه و افکار ارتجاعی ای که، مبارزه

ضد سرمایه داری بزرگ را در شکستن ماشین و بازگرداندن چرخ تاریخ به عقب و به دوران ما قبل سرمایه داری می بیند، در رابطه با مبارزات زنان نیز به خیال خود برای از بین بردن استثمار زن توسط سرمایه و تحقیر زنان توسط ارزشهای منحن فرهنگ بورژوائی، راه چاره را در بازگرداندن زن به روابط بردگی خانوادگی ما قبل سرمایه داری میابد.

خرده بورژوازی سنتی با انگشت گذاری بر ماهیت سرمایه داری در استثمار زن و طرح شعارهای تو خالی در رابطه با اجتماع در جوامع سنتی میکوشد حماقت فشری خود را در سطح جامعه گسترش داده و زنجیرهای بردگی را در نظر زنان بعنوان سنج مبارزه با ظلم بنمایاند، بی خبر از باری تاریخ که هر نوع بازگشت به عقب را به

ریشخند گرفته و واپسگرایان را زیر چرخهای بر قدرت تکامل خود لیس خواهد کرد. ارتجاع خرده بورژوازی همچنانکه نمیتواند برای برقراری قدرت خود تکامل اقتصادی را بعقب راند و روابط ما قبل سرمایه داری را در جامعه استقرار دهد، در زمینه فرهنگی نیز نمیتواند فرهنگ ارتجاعی بورژوازی را با فرهنگ ارتجاعی شر ما قبل آن عوض کند. مبارزات زنان و مردان قهرمان ما بر علیه ارتجاع و امپریالیسم برای جایگزین کردن روابط اقتصادی - اجتماعی مترقی تر بود و نه بخاطر بازگرداندن ارزشهای فسیل شده ی دو هزار ساله ی تاریخ.

اگر زن زحمتکش در جامعه سرمایه داری نیروی کارش در اختیار سرمایه دار قرار دارد و از اینسرو تحت استثمار طبقه حاکمه است، مبارزه اش را برای آزادی کار و مالکیت محصولش متمرکز میکند، نه برای خارج شدن از پروسه تولید. کار ذاتی و تکامل دهنده ی شخصیت انسانی است. تاریخ انسانها با قابلیت کار و تکامل آن گره خورده

است. زن زحمتکش از امکاناتی که جامعه سرمایه‌داری برای ورودش به سروس‌های تولید ایجاد کرده استقبال میکند چرا که شرکت در تولید تنها راه آزادی اوست. مبارزه زن زحمتکش نه برای از بین بردن امکانات کار، که برای گسترش آن است. محتوای شعار آزادی و برابری برای زن و مرد در واقع شکست قیودی است که از نظر اجتماعی بر دست و پای زن قرار گرفته و از ورود آزادانه‌اش به پروسه تولید جلوگیری می‌نماید. هدف مبارزه دمکراتیک زنان، نابودی سنتها و ضوابطی است که زن را در محیط آتیرخانه و در روابطی که هیچگونه مکان رشد شخصیت اجتماعی زن را به او نمیدهد، به بردگی کشانده است. زنان میخواهند همبای مردان آزاد باشند تا در تولید اجتماعی شرکت کرده و همواره با کارشان و همگام با مردان به مبارزه با روابطی که همه زحمتکشان را استثمار میکند، برخیزند.

زنان زحمتکش ما راه رهائی از جنگال استثمار سرمایه را نه در بازگشت بدوران بردگی در خانه و آتیرخانه، آنچنان که خرده‌بورژوازی ارتجاعی توصیه میکند که در مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری و ایجاد روابط تولیدی سوسیالیستی که تنها ضامن رهائی واقعی زنان و مردان زحمتکش است، میجویند. تنها راه رهائی از استثمار دوگانه و زنان، نابودی زمینه‌های اقتصادی - اجتماعی استثمار معاف است. استثمار سرمایه را با نابودی سرمایه‌داری ریشه‌کن میکند و استثمار در خانواده را با اجتماعی کردن کار خانگی و ایجاد امکانات اشتراکی برای انجام وظائف خانه‌داری خصوصی، باید مهدکودکها و آموزشگاهها برای تربیت کودکان در هر سطحی از اجتماع تشکیل گردد. باید سالتهای غذاخوری همگانی در هر بخش از اجتماع ایجاد گردد و باید مابقی کاوخانه با ایجاد فرهنگی پرولتری، بین زن و مرد

بطور مساوی تقسیم شود. روابط زن و مرد در خانواده بصورت ارباب و بنده، آنچنان که هم اکنون هست بلکه بصورت روابط دو رفیق، دو همکار و دو متحد در آید. میران رفتیکه زن بکار خسته کشیده و برده‌وار در چهارچوب خانه همگذاشت باید به حداقل کاهش داده شود تا زن بتواند بعنوان عضوی از اجتماع با شرکت در کار تولیدی با آزادی کامل در کنار مردان جامعه خود خدمت فردیش را رشد داده و تاریخ اجتماعش را بسازد. از آنجا که تحقق کامل این وضع تنها با ریشه‌کن شدن نظام سرمایه‌داری و پیروزی انقلاب سوسیالیستی میسر است پس هر گام در مبارزه جهت کسب آنها گامی است در راستای تسهیل شرایط این انقلاب. نه انقلاب سوسیالیستی بدست بردگان میسر است و نه بدون رسیدن به سوسیالیسم آنها بردگی کهن، این هر دو در یک مسیرند و رابطه ارگانیک با هم دارند.



در نقد تروتسکیسم

تروتسکیسم يك ایدئولوژی نیست، بلکه گرایشی است در جنبش سوسیالیستی جهان که همانند همه گرایشهای انحرافی دیگر دارای خصوصیات مخصوص بخود است.

مهمی از آن مربوط به خود چپ است که اکنون نیز که امکان فراگیری و رهائی از قیود وجود دارد، کماکان در اندیشه‌ی آن نیست که غبار عقب ماندگی را از تن بزداید. سطح مجانیات و پولمیکها در غالب موارد همان است که بود، و این در شرایطی است که کمونیستهای جهان روز بروز مسائل جدیدی را طرح و حل میکنند و لحظه به لحظه سهمی در غنی شدن گنجینه‌ی علم و عمل ادا میکنند.

بدین لحاظ است که نگارش متونی که از این ابتذالات بدور است باید مورد استقبال قرار گیرد. از این جمله است رساله‌ای بنام "نقدی بر مارکسیسم تروتسکی" که توسط "اتحاد کارگر" منتشر شده است. ما بلحاظ دامن زدن به بحث اصولی و کمک به خروج از حلقه‌ی میسوب "نادانی و اتهام" نقدی بر این رساله نگاشته‌ایم و ضمن چند هفته‌ی آینده نظر مبسوط تر خود را در مورد تروتسکیسم منتشر خواهیم کرد. این بحث مکمل نظرات ارائه شده‌ی ما در مورد استالنیسم و مائوئیسم بوده و بخشی از بحث کلی پیرامون رویزیونیسم و انحرافات مختلف را در صورت مختلف آن تشکیل میدهد.

در مناسبات مذهبی، انسان یا مجتهد است یا مقلد، هر غیر مجتهد...دی مرجع تقلیدی دارد که بی چون و چرا از او اطاعت میکند. از طرز طهارت گرفتن تا نحوه‌ی پرداخت خمس و ذکوة همه از پیش معین شده است. مقلدین کافی است بدانند پدر آنها مقلد چه کسی بوده تا خود نیز در همان صراط مستقیم به کسب خیرند. قطعه زمینی در بهشت مشغول شوند. حال فرق این مرجع تقلید با آن یکی چیست برای مقلد مطرح نیست. برخورد مذهبی چنین میطلبد و دلیلی نمیخواهد.

این مسئله اما اگر از لحاظ برخورد مذهبی قابل فهم باشد از نظر بینش طبقاتی نشانه‌ی بی دانی است و جاهلیت با اینهمه کم نیستند مدعیان چنین بینشی که چنان برخوردی دارند، نه میدانند چرا استالنیست هستند، و چرا مائوئیست. چرا هر کس مقابل آنهاست رویزیونیست است و تروتسکیست، و بر عکس. و اگر گناه این برخورد قسماً مربوط به سنتهای مذهبی منتقل شده به چپ باشد و قسماً مربوط به اختناق دیر پائی که امکان رشد چپ را در گذشته محدود کرده است، قسم



مائوئیستی - غیر استالینی برخورد نموده و بر خلاف پیروان تر انقلاب دو مرحله‌ای، پروبلما تیک تروتسکی را از دیدگاه یک جریان سیاسی که معتقد به انقلاب دو مرحله‌ای نیست، مورد بررسی قرار داده‌اند. نکته دوم ابهاماتی است که تا

در نشریه شماره ۲ "اتحاد کارگر"، مقاله‌ای در نقده بر مارکسیسم تروتسکی به نگارش در آمده که برخورد به آنرا برای ما از چند نظر ضروری می‌سازد. نخست اینکه نویسندگان مقاله مدعی هستند که به مساله تروتسکی از زاویه غیر

در آنجا بیشتر میشود که وی به یکی از موارد بسیار نادری که تروتسکی اظهار نظری مشابه لنین را در مقابل مارکسیسم ارتدوکس (کائوتسکی) ارائه کرده و از آنجا به سراسر امکان انقلاب سوسیالیستی در کشورهای عقب افتاده (روسیه) صحت گزارده، حمله مینماید. و تئوریکه نویسنده با نفی از تروتسکی مبنی بر اینکه "این تصور که دیکتاتوری پرولتاریا بنحوی، بطور اتوماتیک، به رشد ذخائر فنی یک کشور بستگی دارد، همانا تعجب ماتریالیسم اقتصادی است که به چرندیات تقلیل می یابد. این نقطه نظر با مارکسیسم هیچ گونه اشتراکی ندارد." به گفته وی میثازد، در واقع به غیبت لنینی بودن این موضع خود اذعان میکند. اگر قرار بود که سطح تکنیک و رشد فنی نیروهای مولده تعیین کننده آمادگی جامعه برای انقلاب سوسیالیستی باشد، آنگاه سالها پیش انقلاب سوسیالیستی در اروپا میبایست که آغاز شده و به نتیجه میرسید و نه در کشور عقب افتاده ای چون روسیه تزاری یکی دیگر از انحرافات ویژه تر "انقلاب مسداوم" تروتسکی بی توجهی به مساله دهقانان بخصوص در شرایط خاص روسیه و مکانیکی دیدن مساله دهقانان در انقلاب اسبست. تروتسکی هر چند اینجا و آنجا از مساله دهقانان سخن میگفت اما بطور کلی هیچ برنامه و راه حل روشنی برای حل معضل دهقانان و شرکت آنان در انقلاب نداشت. بعبارت دیگر او به مساله دهقانان که ستون بزرگ انقلاب را تشکیل میداد کم بها میداد. تروتسکی اساسا پیروری انقلاب را با شرکت دهقانان در انقلاب مرتبط نمی دید و تصور مینمود که پرولتاریا خود پس از کسب قدرت معضل دهقانی را حل خواهد نمود. این خود از مهمترین ضعف های نظری تروتسکی است که ریشه در بطن تر "انقلاب مداوم" او دارد. متأسفانه نویسنده مقاله نه تنها به این مساله مهم توجهی نمی نماید بلکه بر عکس تروتسکی را در این مورد توجیه نموده و از کنار قضیه در میگذرد. وی مینویسد "در این بیان علیرغم اینکه تروتسکی "مبارزه برای رهایی روسیه" را به "یک نبرد واحد یعنی پرولتاریا و حکومت مطلقه" تقلیل میدهد. از دهقانان غافل نیست". چگونه کسی که امر انقلاب را به "نبرد واحد بین پرولتاریا و حکومت مطلقه تقلیل میدهد" میتواند از امر دهقانان غافل نباشد. اگر مساله انقلاب نبرد واحد بین دو گروه اجتماعی است، پس مسلماً نقش گروه سوم دهقانان و سایر گروه های اجتماعی چیری جز نقش یک نیروی منفعل و نظاره گر میتواند باشد. تروتسکی درست بهمین جهت به مساله دهقانان کم بها میداد. درست از آنجا که "انقلاب مداوم" او هیچ محلی از اعراب برای دهقانان باقی نمیگذاشت.

دو بخش آخر مقاله "نقدی بر مارکسیسم تروتسکی"، در کلیت خود نکات مثبتی را در نقد نظریه سنتی تروتسکی و تروتسکیستهای کنونی پیرامون ماهیت جامعه شوروی ارائه مینماید. ما در اینجا به پاره ای از ابرادات مهم تئوریک ر مضمونی در این بخش ها اشاره مینمائیم.

در مورد تحلیل از ماهیت جامعه شوروی، جنسیت مارکسیستی جهان هم اکنون به نتایج نوینی رسیده که بنظر

اکثر علیه سیادت، مناسبات و حاکمیت بورژوازی جهت گرفت و پرولتاریا را بقدرت رساند. در این راه دهقانان نیز (البته لایه های فقیر و نحانی) بهمراه کارگران و رهبری حزب بلشویک در انقلاب شرکت کردند. انقلاب اکبر به هیچوجه قصد ادغام فوری و اجباری تولید کوچک در تولید بزرگ و از آنرو سوسیالیزه کردن یکشبه مناسبات اقتصادی اجتماعی را نداشت، بلکه در این راه سمتگیری نموده و در مسیر گذار سوسیالیستی قدم نهاد. پس در اکبر، در واقع دیکتاتوری پرولتاریا تحقق یافت و نه دیکتاتوری مشترک دو طبقه. اتفاقاً تمام بحث لنین با آن "لنینیست ها" در آتش بخصوص بلشویک های "گارد قدیم" از جمله کامنسوف و زینوویف و استالین همین بود. آنها هنوز هم در آوریسل تحقق فرمول قدیم بلشویکها (دیکتاتوری مشترک کارگران و دهقانان) را دنبال میکردند. در صورتیکه لنین معتقد بود که انقلاب به مرحله جدید سوسیالیستی کام گسستارده و مساله اصلی آن سرنگونی دولت بورژوازی و بقدرت رسیدن پرولتاریا است. از آن گذشته اتحاد کارگران و دهقانان در انقلاب (البته جز در مورد استثنائی که بخاطر قالب خاص نیروها، حکومت های انتزاعی و آنهم برای یک دوره کوتاه میتوانند بقدرت برسند) بمعنای اعمال دیکتاتوری مشترک طبقاتی آیند. در قدرت سیاسی نیست. دیکتاتوری مشترک طبقاتی بمفهوم علمی آن یعنی استقرار نظام خاص در جامعه که نمیتواند از جابجاییات مختلف اجتماعی که چشم اندازها مختلف و متضادی را از نظام آینده ارائه میدهد مشترکاً اعمال گردد. بنابر این شرکت نمایندگان دهقانان در کابینه پرولتاریا نیز نه ماهیت دولت و نه سمت گیری سوسیالیستی جامعه را تغییر میدهد بلکه صرفاً بر چگونگی تسلط سوسیالیسم و نحوه برنامه ریزی های مختلف در شئون جامعه تأثیر میگذارد.

اتفاقاً خود نویسنده در جای دیگری از نوشته مزبور بحث هنگامیکه به نحوی اعمال قدرت طبقاتی را تعریف میکند، ناخواسته بر نظریه قبلی خود (دیکتاتوری مشترک) خط بطن میکشد. وی در توضیح مفهوم اعمال قدرت طبقاتی مینویسد: "دیکتاتوری مقوله ای است که در درجه اول به اعمال قدرت دولتی طنین میخورد. انگیزه این اعمال قدرت البته چیزی جز غالب کردن مناسبات اجتماعی تولیدی خاص در صورتی نیست" (تأکید از ماست). حال سؤال ما اینست که اگر دیکتاتوری طبقاتی واقعاً در درجه اول به "اعمال قدرت دولتی اطلاق میشود" و اگر "انتیزه این اعمال قدرت البته چیزی جز غالب کردن مناسبات اجتماعی تولیدی خاص در صورتی نیست" - پس چگونه دو طبقه اجتماعی مشترک کارگران و دهقانان که خواستار مناسبات اجتماعی - تولیدی معاوضی میباشد (اولی سوسیالیستی و دومی غیر سوسیالیستی - تولید خردپا، سرمایه داری) بتوانند مشترکاً مناسبات خود را در صورتی جامعه غالب نمایند؟ آیا این مساله هر یک تناقض گوئی است.

از این گذشته شکنی ما از بحث های نویسنده بخصوص

اونیت بلکه بخاطر موقعیت ویژه سیاسی است که در جامعه احراز نموده است. بی سبب نیست که با خارج شدن عناصر این طبقه از مدار قدرت سیاسی، "مزایای مادی ویژه" آنها نیز خود بخود از آنان سلب میگردد. بطور خلاصه میتوان گفت که هم کنترل اقتصادی آنها بر مقررات جامعه و هم مزایا و امتیازات ویژه‌ای که طبقه حاکمه شوروی از آن برخوردار است ناشی از موقعیت سیاسی خاص آنها و در دست داشتن اهرمهای قدرت سیاسی است.

بخش آخر مقاله مورد بحث ما نکات انتقادی اصولی و درستی را از مفهوم عصر انقلاب جهانی از دیدگاه تروتسکی، ارائه میدهد که کاملاً بجاست اما در بررسی برنامه انتقالی از برخورد مشخصه مفاد این برنامه اجتناب شده است که مجمل به چند مورد آن اشاره مینمایم. در برنامه انتقالی کنفرانس مؤسسان سوسیونال ۴ (۱۹۳۸) که میتوان آنرا بخیل تروتسکیستها به شمار آورد - برنامه‌ای برای طسرح خواستهای نیروهای سوسیالیستی و کارگری در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری عنوان میشود که قرار است نیروهای سوسیالیستی جامعه با طرح و پافشاری بر آنها، مبارزات اقتصادی - سیاسی طبقه کارگر را به پیش برده و ارایه‌رو جامعه را در جهت تحول سوسیالیستی یک‌گام به پیش برند. در برنامه انتقالی از جمله به طرح شعارهایی چون ملی کردن صنایع و بانکها و غیره اشاره شده است اما طرح این شعارهای بظاهر رادیکال بدون شرح به ماهیت دولتها ی حاکم و راه حل‌هایی که هم اکنون سرمایه‌داری پیشرفته جهان برای به تعویق انداختن بحرانهای اقتصادی محتوم خود و نیز مهار نمودن مبارزات طبقه کارگر در نظر گرفته، و بدین‌گونه آنها انحرافی است بلکه عقب‌افتاده و ارتجاعی نیز هست. شعار ملی کردن مؤسسات تولیدی - بانکها و ... در زمان حاکمیت دولت سرمایه‌داری مفهومی جز دولتی کردن پاره‌ای از این مؤسسات و از اینرو کنترل بیشتر دولت سرمایه‌داری بر آنها، تشدید بورژوازی و عوارض ناشی از آن در سطح جامعه ندارد. این شعار، شعار سوسیالیست نیست بلکه شعار عناصری از طبقه حاکم سرمایه‌داری و ایدئولوژی تئوریک تر آنهاست که راه جلوگیری از آن را در دولتی نمودن بخشهایی از تریاتهای تولیدی جامعه می بینند. مورد دیگر مقاله باررسی حساب و کتاب کارخانجات ("اسرار" کمپانیها) توسط کارگران، نظارت بر دخل و خرج مؤسسات تولیدی، ایجاد کمیته‌های کارخانه‌ای بعنوان آلترناتیوی در مقابل مدیریت سرمایه‌داری ... است که توسط برنامه انتقالی بعنوان قدمهایی در جهت پیشبرد جریان انقلاب سوسیالیستی کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته، عنوان میشود. همه این شعارها و طرحها در شرائطی که طبقه کارگر فاقد هر گونه قدرت سیاسی است، و بویژه در شرایط فقدان سازمان و برنامه انقلابی کارگری، میتواند نقش عوامل تسکین دهنده در جنبش کارگری و یا ایجاد کننده امید و چشم اندازهای کاذب برای کارگران و در یک کلام تقویت کننده خواستهای رفرمیستی و غیر انقلابی کارگران باشد.

ما ارزش و اعتبار زیادی بر آنها مترتب است. از مهمترین این نتایج تدقیق و تکوین تعریف طبقه و بویژه طبقه در جامعه پس از انقلاب سوسیالیستی است. در این ارتسباط آن دسته از نظریات متداولی که تاکنون اشکال دولتی مالکیت بر وسایل تولید و برنامه‌ریزی اقتصادی در سطح مرکزی را به تنهایی نمودار حاکمیت پرولتاریا در قدرت و سوسیالیستی بودن جامعه تلقی مینمودند بشدت مورد سؤال قرار گرفته و تعارض آنها با مفاهیم سوسیالیزم علمی و مناسبیات سوسیالیستی جامعه تا اندازه زیادی به اثبات رسیده است. لیکن بسیاری از جریانات سیاسی در سطح جهان جامعه شوروی را هنوز یک جامعه سوسیالیستی تلقی مینمایند. تروتسکیست ها، احزاب کمونیست (روزیونیست) طرفدار شوروی و پاره‌ای از جریانات سیاسی دیگر از این زمره‌اند. مهمترین استدلال همه این جریانات در سوسیالیستی خواندن جامعه شوروی، استناد به اشکال حقوقی مالکیت (مالکیت دولتی بر وسائل تولید) و سیستم برنامه ریزی مرکزی است. در واقع آنچه که مورد سؤال قرار نمیکرد، مناسبات تولیدی - اجتماعی حاکم بر جامعه، و واقعیت عدم حاکمیت تولید کنندگان باواسطه بر قدرات جامعه و در تمام شئون اقتصادی - سیاسی - اجتماعی است. مقاله "نقدی بر ... " در ارتباط با برخورد به نظرات رایج که شوروی را سوسیالیستی میدانند نکات جالبی را ارائه نموده - لیکن در توضیح مقوله طبقه اشتباهات مساله کنترل بر اضافه تولید اجتماعی را با مساله تصاحب آن از جانب بورژوازی حاکم درهم نموده و بدین‌گونه تحریفی گشوده شده است که هیئت حاکمه شوروی صاحب اضافه تولید اجتماعی است و از آنرو دارای موقعیت ممتاز در جامعه است. مقاله اظهار میدارد که "طبقه حاکمه شوروی که بمساحت تصاحب اضافه تولید اجتماعی از مزایای مادی ویژه‌ای برخوردار است، در جهت حفظ سیادت اقتصادی و سیاسی خویش و برای مشروعیت بخشیدن به این سیادت بوسیله ایدئولوژی ویژه‌ای نیازمند است." (تاکید از ما ست). او و چنین نیست و "طبقه حاکمه شوروی" بهیچوجه اضافه تولید اجتماعی را تصاحب نمی نماید، بلکه بر چگونگی استفاده جامعه از آن اعمال کنترل و نظارت تام دارد. عدم حاکمیت تولید کنندگان باواسطه بر تولید و توزیع جامعه نه از این رو است که هیئت حاکمه صاحب اضافه محصول اجتماعی است بلکه بدین خاطر است که هیئت حاکم در چگونگی تولید و توزیع جامعه کنترل و حاکمیت مطلق دارد و این کنترل و حاکمیت را در حیطه استقرار خویش نگا هداشته و کارگران و زحمتکشان جامعه را از اعمال حاکمیت طبقاتی خود محروم نموده است. اگر بدین لحاظ قشر حاکم شوروی دارای خصوصیات طبقه است نه بخاطر مالکیت حقوقی وی بر ابزار تولید و تصاحب اضافه تولید اجتماعی است بلکه بخاطر کنترل و حاکمیت مطلق و انحصاری آن بر وسائل تولید و بر مازاد تولید اجتماعی است.

نکته دوم اینست که مزایای مادی ویژه "طبقه حاکمه شوروی" نیز بخاطر "تصاحب اضافه تولید اجتماعی" از جانب

اطلاعیه

همراه با اوجگیری فضای ضد-امپریالیستی در میان کارگران و زحمتکشان، هیئت حاکمه با شیوه رسوای عوامفریبی، تهاجم ارتجاعی خود را علیه حقوق دمکراتیک مردم زحمتکش و کارگران تشدید کرده با بهره‌گیری ارتجاعی از احساسات ضد آمریکائی مردم تلاش خود را در جهت سرکوب کارگران و زحمتکشان بیشتر کرده است. هیات حاکمه خود را پرچم دار مبارزه، مستضعفان قلمداد کرده و از طرف دیگر ماهیت ارتجاعی خود را در حمایت از سرمایه‌داران، بی‌پرده و در قالب مصوبات شورای انقلاب و مضحکه خبرگان آشکار میکند. یکسال پس از پیروزی قیام، بیکاری همچنان رندی فرابنده داشته، تورم و گرانی بر دوش توده‌های محروم جامعه مسلط سنگینی میکند. کارگران ایران هنوز از حداقل حقوق خود مانند بیمه بیکاری، چهل ساعت کار در هفته، بیمه‌های درمانی، برسمیت شناختن حاکمیت شوراهای کارگری شرکت کارگران در نوشتن قانون کار و ... محرومند.

اکنون مردم زحمتکش ما می‌دانند که هیات حاکمه هدفی جز دفاع از سرمایه‌داران نداشته و بهمین دلیل از حل مسائلی از قبیل بیکاری، تورم و گرانی ناتوان است. تجربه نشان داد که هر نوع دفاع از سرمایه‌داری حتی در قالب "اسلام" از پیش محکوم به شکست است. در شرایطی که بارزانی‌ها روز افزون مردم از نتایج نظام ستم سرمایه و سرمایه‌داران به انفجار نزدیک می‌گردد، هیات حاکمه می‌کوشد تا با به انحراف کشیدن مبارزه ضد-امپریالیستی و جدا کردن آن از مبارزه علیه سرمایه‌داری و بیکار در جهت حقوق مردم زحمتکش برناو توانی‌ها و ماهیت ارتجاعی خود سربویش گذاشته و با آشکار حقوق دمکراتیک طبقه کارگر، مبارزه ضد امپریالیستی را تا سطح

شعارهای توخالی تقلیل داده و بسا پاپمال کردن دستاوردهای جنبش کارگری نظام سرمایه‌داری و استثمار و ستم طبقاتی را حفظ کنند. پاسداران نوین ستم طبقاتی از طریق شورای انقلاب و به بهانه مبارزه ضد امپریالیستی هر نوع تحصن، اعتصاب و تظاهرات کارگری را ممنوع و ضد-انقلابی اعلام کرده‌اند. هیات حاکمه بنا بر ماهیت خود نه تنها مانع تحقق حاکمیت شوراهای واقعی کارگری بر مالکیت و اراده کارخانه‌ها شده، بلکه با بسیج نیروهای سرکوب‌گر، دستگیری و زندانی کردن کارگران فعال و مبارز بی‌اعتنایی در برابر خواسته‌های کارگران ماهیت واقعی خود را آشکار می‌سازد. ممنوع کردن اعتصابات و تحصن‌های کارگری از سوی شورای انقلاب نشان داد که هیات حاکمه می‌کوشد از مبارزه ضد امپریالیستی چماقی برای سرکوب کارگران ساخته و کارگران و زحمتکشان را از بیکارگیری شیوه‌های مختلف مبارزه محروم و بدین ترتیب مفهوم واقعی مبارزه ضد امپریالیستی را لوٹ کند.

مبارزه ضد امپریالیستی باید همراه با حاکمیت واقعی شوراهای واقعی کارگری بر مالکیت و اداره کارخانه‌ها گسترش یابد، حال آنکه هیات حاکمه با اعمال فشار بر شوراهای کارگری حاکمیت کارفرماهای دولتی و غیر دولتی را دنبال می‌کند. مبارزه ضد امپریالیستی باید با گسترش آزادی‌های دمکراتیک مردم، آزادی فعالیت احزاب و سازمانهای مترقی و انقلابی، آزادی مطبوعات و اجتماعات همراه باشد. اما هیات حاکمه با اعمال دیکتاتوری و مضحکه خبرگان عملاً مانع وحدت واقعی مردم زحمتکش در مبارزه ضد امپریالیستی است. مبارزه ضد امپریالیستی باید

بقیه از صفحه ۱۶
موسسان و زیر پا گذاشتن حق مردم، برای انتخاب نمایندگان واقعی خود در این مجلس، تعطیل روزنامه نیست که بتوان از سر آن گذشت و فرایند "قانوناسی" فرایند شوراهای شهر هم نیست که عدم استقبال از آن، در کش و قوسهای سیاسی تاثیر زیادی نداشته باشد. "قانوناسی"، پس از هلال مبارزه مردم علیه استبداد - ارتجاع و امپریالیسم - محصول خون آنانست. حاصل ایثار و از خودگذشتگی آنانست. "قانوناسی" باید بیانگر نیازها و خواست‌های قیام کنندگان باشد. باید تضمین کننده حقوق آحاد افراد جامعه باشد و از اینتر مقبول عموم "قانوناسی" باید زمانی به فرایند گذاشته شود که مردم بدانند به چه چیز رای میدهند. اگر اینچنین بود، نیازی نبود که برای شرکت مردم، در این فرایند از فتوای روحانیون و تعیین وظیفه شرعی کمک گرفته شود. و با اینهمه دیدیم که اقبال مردم چگونه بوده. نتیجه این همه پرسی‌ها، هم اقبال روش بود و هم اکنون پیش نظر ما است. رژیم جدید تصور میکند که با تصویب این قانون همه چیز بر وفق مراد خواهد بود. ولی این تنها یک تصور است و نتیجتاً عملکردش نیز در محدود تصور باقی خواهد ماند.

همراه با گسترش رورافزون تحقق خواسته‌های کارگران و زحمتکشان یعنی انقلابی ترین و پی گیر ترین نیروی ضد امپریالیست جامعه ما باشد. هیات حاکمه با بی‌اعتنایی به خواسته‌های حداقل کارگران و ممنوع کردن اعتصابات و تظاهرات کارگری هدفی جز تحکیم پایه‌های سرمایه‌داری و امپریالیسم ندارد. مردم می‌دانند که امپریالیسم چیزی جز سرمایه‌داری، استثمار سرمایه و سرمایه‌دار، ستم طبقاتی، فقر، بیکاری و دیکتاتوری و استبداد نیست. مردم می‌دانند که مبارزه ضد-امپریالیستی تنها و فقط از طریق مبارزه بیکار و انقلابی کارگران و زحمتکشان امکان پذیر است. سازمان وحدت کمونیستی

در حاشیه رویدادها

ارزشهایش و ایجاد آگاهی به تنوع این ارزشها در آحاد افراد جامعه است، حائز اهمیت است. حاکمیتی که بدون توجه به هویت تاریخی قیام و درک مضامین اساسی نخواهد، با تبلیغ یکسویه و ترویج ارزشهای یکدست و بی بدیل، پایه های قدرت خود را محکم نماید، بی شک شیور تاریخ را از سرکاشش نواخته است و روالش محتوم است. وقتی چنین انگاشته و تبلیغ شود، که فریادهای مردم پس از ۵۰ سال احتیاق پهلوی - امپریالیزم، فقط و فقط بخاطر "اسم" - و نه ایجاد مناسبات انسانی و عادله بوده، است، طبیعی است که رهبران واجد و غیر واجد شرایط "قیم مردم کردند و تعیین تکلیف نمایند. بسیار طبیعی است که در این واقعا و خلا سیاسی - فرهنگی یکبار تازی کنند و نودهائی از مردم را هم بعنوان شاهد "حقانیت" خود، همچون اتباع سرکردان به جست و خیزهای نشاط انگیز در چمن دانشگاه وادارند. و باز تا اینجا قضیه، طبیعی است که دمکراسی را "قریب خلق" نامند و بر هرچه که در راستای ارزشهای آنان، محلی برای حیات ندارد، بنازند و بر همه شریککاریهای خود بنازند. اینها همه طبیعی است. و تا زمانی که چپ نیز دچار توهمات خود، و حتی گاه وبگاه مجذوب "چهره نورانی آقا" است، حق طبیعی حضرات است که بنازند و بنازند. ولی وقتی مجلس "خیرگان" را بجای "مجلس موسسان" می شناسند و سر وشت میلمونها انسان را بدست عده ای "خبره" - که با تماشای سفاهت آنان میتوان به تاجا رسیدن این وجه تسمیه بی بود - میبارند، و برای "تحت اسم" حتی بهمین خیرگان نیز مجال کافی برای جولان در عرصه تنگ اندیشه های خفیشان ندهند، این دیگر طبیعی نیست باری ای خطرناک و مملو از بلاهت و ربا است که دیر پا نیز نمیتواند باشد. تعطیل مجلس هفته در صفحه ۱۵

حاکمیت مردم تدوین شود و پیش شرط های لازم برای مسدود ساختن راه هرگونه - نهی حقوق اساسی مردم را فراهم آورد. چنین قانونی با تسبیح نمی تواند بدون در نظر گرفتن ویژگیهای شرایط جامعه ما که در اشکال مختلف وابستگی های سیاسی - اقتصادی و فرهنگی به امپریالیزم مادیت مبادت، تسبیح شود. ویژگی که منتج از پیچیدگی روابط اجتماعی و مناسبات تولید و کمره خوردن بسیاری از نیازها و خواست های مردم باز مینه - های اجتماعی تحقق آنهاست. جامعه ای که دست کم ۵۰ سال زیر ستم مدام و برنامهریزی شده ارتجاع و امپریالیزم بوده است و در روابطی که احقاق حقی هر چند ناچیز، با عکس العمل سریع قاطع و خشونت آمیز عمال امپریالیزم روبرو میشده است، تنظیم چنین قانونی مستلزم وجود شرایط لازم فرهنگی - اجتماعی و سیاسی است و این در همه کشورهایی که بسویی تشابهی با شرایط ایران دارند مصادد دارد. یعنی هر قدر که سیستم مرکب و تحمیل، تداوم و اشکال پیچیده تر و گسترده تر باشد، کمترین باشد، بهمان میزان، و بواسطه فقدان آگاهی لازم و نبود شرایط سیاسی و اجتماعی کافی برای عرضه آلترناتیوها، نیاز - های اکثریت جامعه، بخاطر هجوم افسار گسیخته فرهنگ طبقات ستمگر، بیشتر در هاله ای از وهم و تصور و بدربست و ساده انگاری محصور میگردد.

ادامه مرکب به همراه تبلیغ مدام و قدرتمنداری بی چون و چرای راحلکان در قدرت، و مسخ انسان و قلب واقعیت های تاریخ، مجموعه ای از نیازهای کد - سانس میافزیند که اکثریت - و نه پیشاهنگم طبقه - آمال و آرمانهای طبقاتی خود را در آن میجویند. پس از هر تحول سیاسی دوران انتقال قدرت، برخی است که در متن آن، بیش از آنکه دگرگونی بنیادی جامعه دارای اهمیت باشد، دگرگونی انسان و تغییر

برگزاری رفتارندوم قانون اساسی "خیرگان"، تمام وقایع سیاسی ایران در هفته گذشته را تحت الشعاع خود قرار داد. "رهبران" یا قوا مردم را مکلف به دادن رای مثبت کردند و جماعتی که بسیاریان نمیدانستند قانون اساسی چیست، آرا خود را به صندوقها ریختند.

مهم این نیست که استقبال مردم بسیار ناچیز بود. "تکلیف شرعی" صندوقها را بوسیله "دست غیب" و برای "نجات اسلام" بر میکند. و باز مهم نیست که بسیاری از سازمانهای سیاسی و حلقهای کرد، ترکمن، بلوچ و... در رفتارندوم شرکت نکردند، نمایندگان امام در این مناطق جیره دست تراز آتند که صندوقها را خالی تحویل دهند. تجربه بسیاری از آسان در اعمال شیوه های رسانا خبری رای گیری کافی است تا آرا کافی "جمع آوری" شود. وجه عربان تا کمون این چنین کرده اند. و این همه به بهای هنگ حرمت هزاران شهید - استبداد و ناچیز انگاشتن مبارزهای ستر که عظمتش را رهبران - یکجدا - در نیافتند و اینگونه، با سبک مغزی و دناشت، پندارهای ایلپانه سان را وحی منزل یافتند و روی از مردم برتافتند. رفتارندوم قانون اساسی را بسیاری جهات دارای اهمیت و ویژگی است. درباره اهمیت آن سخن بسیار رفته است که گوی حضرت بآن هیچگاه بدهکار نشد. همین پس که بگوئیم قانون اساسی میبایست بر اساس خصلت های قیام و درجهت تحکیم

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت
کمونیستی